

«ساکت و صبور چون شمع»

۶۰ سال خدمت فرهنگی

گفت و گو با یداله آمالی

گفتگو: محمد رجبی

۴۲ روز کازرون حکومت نظامی شد. مردم کازرون طرفدار زنده یاد مصدق بودند؟

بله. ولی بعد از حکومت نظامی طرفداران شادروان مصدق سرکوب شدند.

از اندیشمندان و نویسندگان قدیم کازرون چه کسانی با شما رابطه داشتند؟

همه به من سر می زدند و اگر کتابی لازم داشتند می گرفتند، یا سفارش می دادند، برایشان می آوردم.

از این ها چند نفر را نام ببرید.

آقایان: حسن حاتمی، محمدجواد بهروزی، حسن اجتهادی، ناصر مردانی، منوچهر مظفریان، عبدالحمید طباطبائی و...

کتابی که در کازرون بیش از همه فروش داشت، چی بود؟

شهرسبز یا شهرستان کازرون، نوشته ی محمد جواد بهروزی.

خاطره ای از آن دارید؟

موقعی که کتاب چاپ شد، تعداد زیادی از آن را خریدم، هر جلد ۱۲ تومان.

یاد تونه سال چند بود؟

بله، ۱۳۴۶ شمسی، استقبال مردم از این کتاب بسیار خوب بود. - چه خاطره ای جالبی از خرید و فروش کتاب دارید؟

بعضی وقتها کتاب را کیلویی می خریدم.

کیلویی چند؟

۸ تا ۱۰ تومان.

چه کتاب هایی؟

اکثر کتابها. بستگی به انتشاراتش داشت.

نفع کتاب های کیلویی بیشتر بود؟

نه، چندان فرقی نداشت.

کتاب هم جایزه می دادید؟

ماه رمضان که می شد آنگهی می دادیم بین کسانی که کتاب می خریدند عبد فطر قرعه کشی می کردیم و جایزه می دادیم.

چگونه؟

روی کتابی که می خرید شماره می زدیم و همان شماره را روی کاغذ قرعه در کسبه می انداختیم، هر شماره ای که از کسبه بیرون می آمد برنده بود.

جایزه شان چه بود؟

کتاب، این کار را برای تشویق کتاب خوانی انجام می دادیم.

عید نوروز چی؟ مسابقه نداشتید؟

اینقدر مردم دلخوش عید و سرگرم خرید بودند که کسی به فکر کتاب و مسابقه و قرعه کشی نبود.

کتاب های ممنوع هم بود؟

به ندرت.

آقای آمالی از کار خودت راضی هستی؟

بله، خدا را شکر می کنم که توانستم به فرهنگ و ادب این شهر کمک کنم.

تاکنون اداره ای، ارگانی، نهادی، سازمانی از شما قدردانی کرده؟

بله، آبانماه سال ۱۳۷۹ شمسی، اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی شهرستان کازرون، به خاطر پنجاهمین سال خدمت مطبوعاتی ام از من قدردانی کردند و لوح یادبودی به من تقدیم نمودند.

به عنوان اولین کتاب فروش کازرون (اولین فروشنده ی روزنامه (مجله) به چه کتاب هایی علاقه داری؟

تاریخی

اگر بخواهید فقط از یک کتاب مورد علاقه نامتان ببرید، آن کتاب چیست؟

شاهنامه ی حکیم فردوسی.

چرا؟

شاهنامه، سند هویت ماست. نه تنها برای ایرانیان بلکه برای ترکان هم با ارزش است، چون به آغاز تشکیل این قوم اشاره دارد و از آن به بزرگی یاد کرده، فریدون، جهان را بین پسرانش قسمت می کند. تور، توران را پایه گذاری می کند، سلم، روم را و بخش ایران به ایرج می رسد. در واقع بخش بزرگی از شاهنامه، درگیری بین فرزندان فریدون بر سر قدرت است، که در زمان افراسیاب به اوج می رسد. افراسیاب پادشاه مقتدر ترکان فرزند پشنگ، نبیره ی فریدون است که در برخی موارد، دلیر تر و مردمی تر از کیکاوس پادشاه ایران معرفی شده و فردوسی اینگونه او را ستوده است: شود کوه آهن چو دریای آب، اگر بشنود نام افراسیاب.

مطلب جالبی گفتید، خاطره ای از شاهنامه دارید؟

بله، شادروان مرشد عبدالله که در زورخانه ضرب می گرفت و می خواند، و مهارت در ضرب گرفتن و صدای خوش خیلی ها را به زورخانه می کشاند، روزی به مغازه من آمد و گفت: آقای آمالی، من هر چه شعر از شاهنامه در حافظه داشته ام، بارها و بارها خوانده ام، دلم می خواهد آیات دیگری هم حفظ کنم و بخوانم. تا برای مردم تکراری نباشد و مردم هم آیات بیشتری از شاهنامه به خاطر بیاورند، یک شاهنامه به من بده. گفتم چشم، یک شاهنامه ی نفیس به او دادم.

بهایش چند شد؟

نگرفتم. ولی گفتم تا هر وقت می خواهی دستت باشد، بعد به من بازگردان.

بازگرداند؟

بله، روزی آمد شاهنامه را آورد و گفت شعرهای جدید باعث شوق بیشتر مردم به زورخانه شده، کارم گرفته و حسابی گل کرده. شاهنامه را به او پس دادم، خدایت خوشحال شد و تشکر کرد.

موفق و پیروز و سربلند باشی!

از شما آقای رجبی و روزنامه طلوع سپاسگزارم که این گفت و گو را ترتیب دادید. خدا نگهدار.

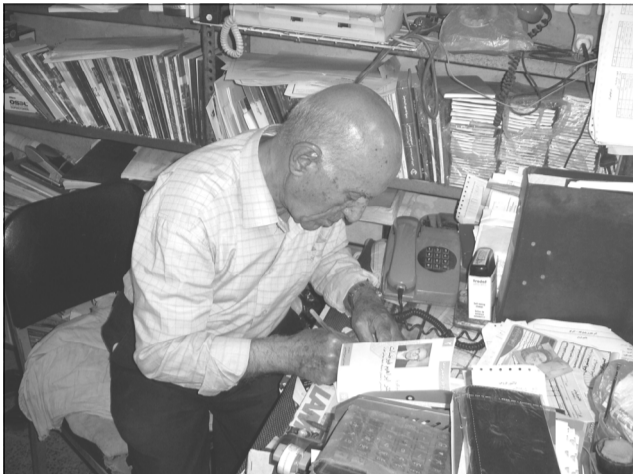
قربان شما، بدرود!

* برگرفته از بیت: این ساکت و صبور که چون شمع سرکرده در کنار غم خویش، سرودی ی هوشنگ اینتاج (شایان ذکر است این گفت و گو مرداد ماه ۱۳۹۰ انجام و در روزنامه طلوع شماره های ۱۱۶۴ و ۱۱۶۶ به چاپ رسیده است.)

جواد فاضل، امیر عشیری، ارونقی کرمانی، محمود دولت آبادی و ...

خارجی چه نویسندگانی؟

ویکتور هوگو، ارنست همینگوی، جان اشتاین بک، جک لندن، لئون تولستوی، داستا یوفسکی، مارگارت میچل، اثر معروفش «برباد رفته»، هاوارد فاست، اثر معروفش «اسپار تا کوس»، میکی اسپیلین، خالق کاراگاه مایک هامر.



کتاب نمایشنامه، متن نمایشی هم می خوانند؟ چه آثاری؟

آثار شکسپیر، چخوف، برشت، یوجین اونیل و دیگران که درست به یادم نیست.

ایرانی چه؟

آثار گوهر مراد (غلامحسین ساعدی) بهرام بیضایی، اکبر رادی، عباس جوانمرد و ...

بیشتر چه کتاب هایی کرایه می کردند؟

سیاحت دور کره، رستم و سهراب، فلک ناز، امیر ارسلان، خسرو و شیرین، لیلی مجنون، بینوایان، تارزان، کنت مونت کریستو

رستم و سهراب، منظور شاهنامه است؟

داستان های شاهنامه را به نثر می نوشتند، از ابیات شاهنامه هم استفاده می کردند، رستم و اسفندیار، زال و رودابه، خسرو و شیرین، لیلی و مجنون هم همینطور.

جناب آمالی، به جز آن کار بزرگی که در رابطه با آب آشامیدنی مردم کازرون انجام دادی، کار فرهنگی قابل توجه دیگری هم داشته اید؟

بله! سال ۱۳۳۳ شمسی، کازرون دیپلم نداشت، دانش آموزان تا سیکل یعنی کلاس نهم می خواندند و فارغ التحصیل می شدند، عده- ی کمی که بضاعت مالی خوبی داشتند، برای ادامه تحصیل به شیراز می رفتند و عده ی زیادی ترک تحصیل می کردند، افراد با استعدادی از ادامه تحصیل محروم می شدند که اسباب نارضایتی خانواده های کم درآمد بود، عده ای از پدر و مادران علاقمند به ادامه ی تحصیل فرزندان، به من مراجعه کردند تا معضل را برطرف سازیم. من گفتم: تنها راه این است که طوماری بنویسیم و شما امضا کنید، متن طومار را خودم نوشتم و عده ی زیادی امضا کردند و فرستادم.

به کجا؟

به وزارت فرهنگ، آموزش پرورش سابق

نتیجه چی شد؟

طولی نکشید، اقدام کردند. از سیکل به بعد در کازرون راه اندازی شد، که باعث شادی مردم گردید.

در کدام آموزشگاه از سیکل تا دیپلم تأسیس شد؟

برای پسران، دبیرستان شاپور، بستانپور فعلی و برای دختران دبیرستان بهیانی که خوشبختانه هنوز به همان نام باقی است.

با توجه به اقدام قبلی برای آب بهداشتی و این اقدام مهم دیگر، نگاه مردم کازرون به شما چگونه بود؟

من را به عنوان یک شخص خادم و دلسوز شهر می شناسند، دوست دارند و احترام می گذارند، مثل خود شما!

من به عنوان یک شهروند، قدردان زحمت های شما برای اعتلای فرهنگ و ادب این شهر کهن هستم!

سپاسگزارم

تا چه سالی دکه ی کتابفروشی شما سر خیرات بود؟

تا سال ۴۲ شمسی آنجا بودم و بعد به اینجا یعنی خیابان شهدای جنوبی منتقل شدم.

جناب آمالی، خرداد ۴۲ هم در کازرون خبری بود؟

چون وسیله ی ارتباط جمعی کم بود، مردم دیر آگاهی یافتند. اقدام خاص نتوانستند انجام دهند. ولی از اینکه با مردم قم و ورامین اینگونه برخورد کردند و عده ای را کشتند به شدت متأثر شدند.

آقای آمالی شما فرمودید، اولین کتاب فروشی کازرون هستید!

آقای مودبی و داودی چه؟

این ها ابتدا با آقای شاه امیری همکاری داشتند و بعد خودشان مستقل شدند.

آقای شاه امیری چه زمانی شروع به کار کرد؟

حدود سه چهار ماه بعد از من، و خیلی از چیزهایی را که می-خواست از من می پرسید.

چه چیزهایی؟

مثلاً می پرسید مداد دورنگ را از کجا تهیه می کنید؟ و من راهنمایی اش می کردم.

شما از کجا می گرفتید؟

از شیراز، یک طرفش قرمز بود، طرف دیگر آبی و دوسر آن را تراش می دادند تا از دو رنگش استفاده کنند.

یادم هست، شما فرمودید، ۱۳۳۰ شمسی شروع به کار کردید، از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ چیزی یادتان هست؟

بله!

در کازرون چه اتفاقی افتاد؟

چند سالتون بود که شهردار چنین گفت؟

هیجده سال.

بعد چی شد؟

آقای قربانعلی شهیم: عضو انجمن شهر به شهردار گفت: «این همان آقای است که روزنامه پخش کرده» شهردار کشوی میزش را کشید و گفت: «این نامه از وزارت کشور آمده، آقای آمالی چرا نوشته اید شهر، آب بهداشتی ندارد!»

شما چی گفتید؟

گفتم: «آقای شهردار شما بیاید "آب بردک چهل پله" را ببیند» (آب انباری که از آب خیرات پر می شد) گفت: «خیلی خوب» چند روز بعد رفتم آب بردک را نشان دادم، چند پله که پایین رفتم، صدای زنی بلند شد: «اگر نامحرمید پایین نیاید، ما داریم آبتنی می کنیم!» و چند زن هم در آن لباس می شستند! شهردار صحنه را دید و گفت: «حالا چیکار کنیم؟» گفتم: «شما نیمه شب تشریف بیارید بروید پایین و آب را امتحان کنید» همین کار را کرد، نیمه شب آمد، همین که چند پله پایین رفت: نتوانست بوی تعفن آب را تحمل کند، بعد دستور داد درش را گچ بگیرند.

بعد از گچ گرفتن آب بردک، چه اقدامی انجام گرفت؟

از او خواستم تا سرچشمه ی آب خیرات را هم ببیند، قبول کرد، روز بعد چند کیلومتری به سمت شرق پیاده رفتم.

چرا پیاده؟

آن موقع شهرداری وسیله ی نقلیه نداشت، به سمت سرچشمه که می رفتم، سرپیچ "پختنگ" دیدیم چند حیوان در آب شنا می-کنند، شهردار تعجب کرد!

جناب آمالی چه فصلی از سال بود؟

تابستان، تیرماه ۱۳۳۱ شمسی.

شهردار هم از این آب می آشامید؟

بله.

آب خیرات چگونه به شهر می آمد؟ پمپ که نبود؟

نه، ولی از بختگ تا شهر که حدود پنج کیلومتر می شد؛ ۱۷۰ متر شیب داشت.

خودتون چی، جناب آمالی از این آب می-خوردید؟

به هیچ وجه، من آب خوردن را از "بختگ" تهیه می کردم که از سرچشمه تا مظهر پوشیده بود.

آقای شهردار بعد از دیدن آن صحنه، چه اقدامی کرد؟

روی آب را پوشاند.

یعنی از سرچشمه تا کازرون؟

بله و منبع ها را شیر گذاشت.

پس کار شما نتیجه داد؟

بله؛ با کمک آقای شهردار.

آیا مردم کازرون می دانند که شما چه خدمت بزرگی به آنها کرده اید؟

هم سن و سال های خودم می دانند، ولی نسل جدید خیر.

استقبال مردم از کتابفروشی و کتاب چگونه بود؟

آن موقع ما کتاب را کرایه می دادیم؛ شبی یک ریال.

جناب آمالی، آقای فرشته حکمت، محمد علی، در گفتگو با چهره ها (کتابی به این نام) با آرزوی سلامتی برای شما، می گوید: در آن وانفصالی نبود کتاب و کتابخانه، دکه آقای آمالی را به فال نیک گرفته بودند، شاید در آن زمان که آقای آمالی جوان بیست و چند ساله ای بود، نمی دانست چه خدمت بزرگ و ارزنده ای به جامعه ارائه می دهد. کرایه هر جلد کتاب، شبی ده شاهی (نیم ریال) بود.» (گفتگو با چهره ها، فرشته حکمت، محمد علی، انتشارات کازرونیه، ص ۲۲)

بله آقای فرشته حکمت درست می فرمایند، اوایل ده شاهی بود و بعد یک ریال شد، ماهی سه تومان.

مجله و روزنامه هم می آوردید؟ چه مجلات و روزنامه هایی؟

بله روزنامه کیهان، اطلاعات، ناهید، مجله ی اطلاعات هفتگی، فردوسی، سپید و سیاه، توفیق.

استقبال مردم از روزنامه و مجله، چگونه بود؟

خوب بود و مرا تشویق می کردند. به ویژه بعد از مطلبی که راجع به کازرون در روزنامه ی ناهید چاپ شد، استقبال خیلی بهتر شد.

به جز کتاب و روزنامه دیگر چه می فروختید؟

لوازم تحریر، مداد، دفتر، خودکار، خودنویس، مرکب، قلم نی، قلمتراش، مداد رنگ، پرگار، خط کش و ...

جناب آمالی، موقعی که کتابفروشی شما سرخیرات بود، یادمه به مداد بزرگ جلوی دکه تون آویزان بود.

بله در صندوق های بزرگی که از خرمشهر وارد ایران می شد، یک مداد سوسمار بزرگ ساخت آلمان بود که برای تبلیغ روی جعبه ی مدادها می گذاشتند، که با زنجیرش به سقف وصل می شد، هنوز هم هست. (یکی از آنها را نشان داد، گفتم: آن وقت که کوچک بودم به نظر بزرگتر می آمد؟)

- همینطور (و با خنده ی زیبایی حرفم را تأیید کرد.)

چه کتاب هایی مردم بیشتر می خواندند؟

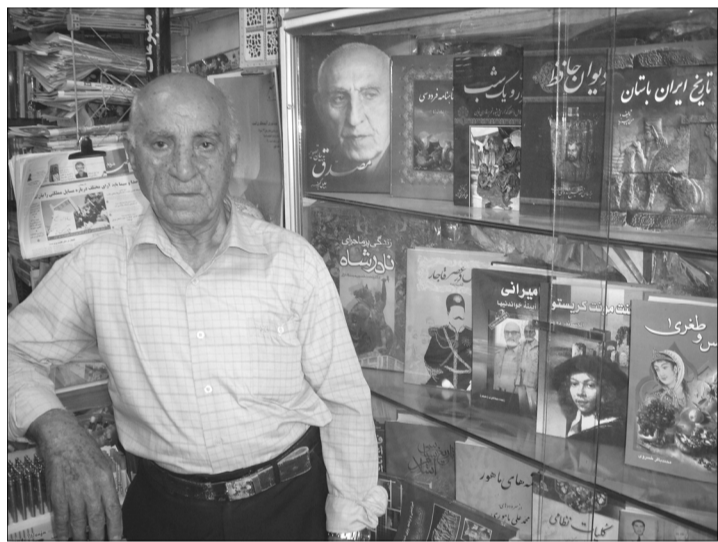
تاریخی و رمان!

رمان های خارجی یا ایرانی؟

هر دو

مثلاً ایرانی چه رمان هایی؟ از کدام نویسندگان؟

حسینقلی مستعان، محمد حجازی، جمالزاده، صادق هدایت،



تابستان های هر سال برای تفریح و دیدار بستگان به مدت یک ماه، از آبادان بیرون می زدیم. بخشی از این زمان را در کازرون، زادگاه مادرم و روستای دریس زادگاه پدرم و چند روزی هم برای دیدن آثار باستانی تخت جمشید، مسجد و بازار وکیل، سعدی و حافظ و زیارت شاهچراغ، به شیراز می رفتم.

سال ۱۳۴۴ شمسی در کازرون، به دنبال جایی برای خرید مجله ی فتنگی اطلاعات دختران و پسران که برای کودکان و نوجوانان منتشر می شد و مطالب خواندنی خوبی داشت، می گشتم؛ یکی از دوستان به من گفت: مغازه ی آقای آمالی سر خیرات باید داشته باشه! به سمت مغازه آمدم و پیداش کردم. دکه ی کوچکی که مداد بزرگی با زنجیر، از سقف آویزان بود و جوانی خوش چهره با قدی متوسط و موزون، اداره ی آن را به عهده داشت.

امروز بعد از سالها به فکر آن دکه ی کوچک که کاری بزرگ انجام می داد افتادم و سراغ شخصی رفتم که خدمت بزرگی به فرهنگ و ادب این شهر کرده و اجازه خواستم با او گفت و گویی داشته باشم. با خوشرویی پذیرفت!

درد بر شما، خوش آمدید.

جناب آمالی از خودتان بگوئید.

یداله آمالی هستم، متولد مهرماه ۱۳۰۸ شمسی.

کجا به دنیا آمدید؟

کازرون، محله ی مصلی .

از خانواده ی خود بگوئید.

در خانواده ای پر جمعیت به دنیا آمدم، پدرم شش فرزند داشت، من پنجمین نفر بودم.

شغل پدرتان چه بود؟

شادروان پدرم، وکیل دادگستری بود.

پس وضعیت مالی پدرتان خوب بود؟

تکمن نامی متوسطی داشت، بد نبود، چون عیالوار بود.

مادرتان چی؟ کارمند یا حقوق بگیر بود؟

خیر، خانه دار بود.

تحصیلات را کجا گذراندید؟

من و مادر و برادرانم به شیراز رفتیم، تحصیلات ابتدایی را در دبستان منشی شیراز، واقع در کوچه بی بی دختران، بازارچه منشی گذراندیم و مدرک ششم ابتدایی که آن زمان خیلی با ارزش بود را از آن دبستان گرفتم.

چطور به کازرون آمدید و به فکر کتابفروشی افتادید؟

سال ۱۳۳۰ شمسی برای دیدن اقوام و دوستان به کازرون آمدم، چون علاقه ی زیادی به مطبوعات داشتم و در شیراز از آن بهره می بردم، جویای کتاب و روزنامه و مجله برای مطالعه شدم، گفتند: چنین چیزی در کازرون نیست! به شدت ناراحت شدم، گفتم: انسان جامعه را می سازد و جامعه انسان را، هر دو بر هم تأثیر دارند، باید همت کنیم در این شهر تاریخی که ریشه در تمدن و پیشرفت بشر داشته، کتابفروشی تأسیس کنم و روزنامه و مجله و رمان آرایه دهم، تا اهالی کازرون از آن بهره مند شوند، و خودم دست بکار شدم.

چه سالی؟

درست، آبانماه ۱۳۳۰ شروع به کار کرد.

کتابفروشی شما، کجای شهر واقع بود؟

اول بازار خواجه یوسفی، نزدیک کارخانه ی حاج خلیل، یک دکان پنج متری گرفتم و مدت یک سال آنجا بودم.

بعد به کجا رفتید؟

به میدان خیرات آمدم، شهدای فعلی، یک کیوسک یک ونیم در دو و نیم متری دایر کردم که درش رو به شرق باز می شد و جوی آب خیرات از کنارش می گذشت، بعد کافه ی یابوری هم کنار دکه ی من راه اندازی شد و شروع به کار کرد.

دکه ی شما چه تأثیری بر شهر گذاشت؟

جوی آب خیرات که از کنار ما رد می شد، روباز بود و هر کس در آن چیزی می شست یا آبتنی می کرد! و همین آب به مصرف مردم می رسید، بهداشت مردم خیلی ضعیف بود! من طوماری نوشتم که این آب برای استفاده؛ بهداشتی نیست و باید فکری شود، مردم هم امضاء کردند و فرستادم.

کجا فرستادید؟

تهران؟ و در روزنامه ناهید انتشار یافت.

با هزینه ی کی؟

با هزینه ی خودم و پنج هزار نسخه ی آن وارد کازرون شد و بین مردم قسمت گردید.

چه مبلغی هزینه شد؟

هر روزنامه یک ریال قیمت داشت.

چگونه این همه روزنامه به کازرون آمد؟

با پست، یادم هست مأمور پست آمد و گفت آقای آمالی چند گونی روزنامه برایت آمده ، بلافاصله به اتفاق چند نفر رفتم و آنها را از پست گرفتم و بین مردم مجانی قسمت کردیم.

این کار چه تأثیری بر آب شرب مردم کازرون گذاشت؟

حدود یک ماه بعد؛ شهردار فرستاد دنبال من.

کدام شهردار؟

آقای حسنیلی خان امیرعضدی، پسر شادروان ناصر دیوان که اسمش کلهزاد بود.

چه اسم فشنگی!

بله من به شهرداری رفتم، آقای شهردار گفت: «این پسر اینجا چیکار داره؟»